

وزارت اطلاعات و جهانگردی- اداره کل انتشارات

به مناسبت آئین بزرگداشت صدمین سالگرد زادروز اعلیحضرت رضا شاه کبیر  
24 اسفند 2536

نام کتاب: اعلیحضرت رضا شاه کبیر

با بهره گیری از: کتاب مأموریت برای وطنم به قلم شاهنشاہ آرمهر و مقاله مندرج در مجله بررسی های تاریخی به قلم علالدین آذری دکتر در تاریخ

تیراژ: 100 هزار نسخه

تاریخ: 24 اسفند ماده 2536 به مناسبت آئین بزرگداشت صدمین سالگرد زادروز اعلیحضرت رضا شاه کبیر

ناشر: وزارت اطلاعات و جهانگردی- اداره کل انتشارات

پدرم در سال 1256 در استان مازندران که نزدیک بجز خزر است پا به عرصه وجود گذاشت. پدر و جدش در ارتش ایران با سمت افسری خدمت کرده بودند. جد او در یکی از جنگ‌های ایران و افغانستان از خود شجاعت و رشادت مخصوصی نشان داده و پدرش فرماندهی هنگی را که در استان مازندران ساخلو داشت عهده دار بود. در ایامی که پدرم که در آن اوان رضا خان نام داشت چهل روز پیش از عمریش نگذشته بود پدرش جهان را بدرود گفت و مادرش مضمم شد فرز ند کوچک خویش را به تهران بیاورد. در این مسافرت در عرض راه از شدت سرمای زمستان نزدیک بود فرزند خردسال وی تلف گردد.

وقتی پدرم چهارده سال پیش نداشت در بریگاد قزاق که در سال اول ولادت وی تشکیل یافته بود وارد خدمت شد.

ترقی و پیشرفت پدرم در اثر سجاایک ذاتی و شخصیت بارزی که داشت سریع بود. در آن زمان ارتش ایران افسران جزء نداشت یعنی افسرانی که از مرحله سربازی صاحب درجه بشوند در ارتش نبود و در نتیجه در دوره خدمت باید از مقام سربازی دفعتاً به مقام افسری جستن کند. معمولاً این طرز ترقی در ارتش ایران سابقه نداشت ولی در مورد پدرم شخصیت برجسته وی را نمی‌شد نادیده گرفت. او شانه هائی پهن و قدی کشیده و بلند و قیافه ای مردانه و با صلابت داشت. و از تمام وجنات وی آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کرد چشمان با نفوذ وی بود که تا باطن کسانی که با وی روبرو می‌شدند تأثیر می‌کرد و مردان نیرومند را می‌توانست به لزره اندازد. شنیده‌ام که افسران روسی که فرماندهی بریگاد قزاق ایران را داشتند از او حذر داشتند و عملاً از وی می‌ترسیدند.

پدرم در دوران سربازی و افسری خود در جنگ‌های متعدد مخصوصاً در مبارزه با عشایر خودسر و متجاوز سرری که در بسیاری از نقاط ایران شهرها و قصبات را معرض تعدی و تاراج قرار داده بودند شرکت کرده بود. تاریخ ایران نشان می‌دهد که هر وقت دولت مرکزی ضعیف و ناتوان بوده است ایلات و عشایر ایران به قتل و غارت پرداخته و بالعکس هر وقت دولت قوی بوده است و آنها را تحت فرمان خود آورده در تجدید بنای کشور سهمی مهم داشته اند. پدرم گذشته از مأموریت هائی که برای سرکوبی عشایر متعدی ایران پیدا می‌کرد با راهزنانی که غالباً دسته هائی به صورت قشون تشکیل داده و در نواحی مختلف ایجاد ناامنی می‌کردند و پس از انقلاب روسیه با بلشویک هائی که به تسخیر کشور پرداخته بودند جنگ‌های متعدی کرده بود.

در آن هنگام ارتش مجهز با وسائل و تشکیلات جدید وجود نداشت و نیروهای مسلحی هم که بود نسبت به ایران تعهد و فاداری و اطاعت نداشتند. نظم و امنیت از میان رفته محاکم دادگستری غیر موجود و قضاوت بوسیله حکام شرع و خان های عشایر اجرا می‌شد. در قسمت عظیم قانون تسلط قوی بر ضعیف اصل مسلم بشمار می‌رفت و هر که دستش می‌رسید به تعدی و اجحاف و آنکه توانائی نداشت به کشیدن بار زور و تعدی مشغول بود.

در اثر وجود کاپیتولاسیون اتباع خارجی را (از جمله بلشویک هائی که عده زیادی از آنها وارد ایران شده بودند) نمی‌شد در محاکم دادگستری ایران نسبت به جرائمی که مرتکب می‌شدند محاکمه کرد و حقیقت این است که محاکم صاحب نفوذ و صلاحیتی هم که بتوانند این وظیفه را انجام دهند وجود نداشت و طبعاً فقدان محاکم صلاحیت دار یکی از معاذیر موجه بیگانگان برای ادامه کاپیتولاسیون بود. در امور اقتصادی نیز استقلال کامل نداشتیم زیرا سلاطین فاجار امتیازها اقتصادی گوناگون به بیگانگان داده بودند.

ظاهراً جبر زمانه و ضرورت امور و تمایل ملت حکم می‌کند که در مواقع معین یک نفر مرد توانا برای رهائی مردم پیدا شود. این چنین مردی سرنوشت کشور را تغییر می‌دهد و جریان تاریخ را دیگرگون می‌سازد. در آن ایام شواهد بسیاری بود که ثابت می‌کرد پدر من یک چنین مردی توانا بود. در سال 1298 افسران روسی هنوز فرماندهی بریگاد قزاق ایرانی را عهده دار بودند این افسران اسماً همه از روس های سفید بودند ولی بعضی از آنها خود را به بلشویک ها فروخته بودند و هنگامی که این بریگاد مأمور شد با قوای روس سرخ که استان های شمالی را گرفته بودند به عملیات خصمانه مبادرت نماید افسران بلشویک آشکارا به ایران خیانت کردند. روحیه ناسیونالیزم پدرم وی را بطور قطع معتقد ساخت که ایران را باید از شر تمام افسران روسی بریگاد خلاصی داد.

در ماه امرداد سال 1298 پدرم ندای وجدان خویش را پذیرفته و وسیله اخراج افسران روسی بریگاد قزاق را فراهم ساخت و خود فرماندهی آن را به عهده گرفت و دولت ایران بلافاصله اقدام تأیید و تصویب نمود. پدرم عقیده خویش را پنهان نداشت که باید با مال هرگونه نفوذ خارجی را در ایران به حداقل رسانید.

از آن روز به بعد پدرم مراحل کسب اقتدار را بسرعت طی کرده و صاحب قدرت کامل گردید. برای حصول این منظور با یک نفر جریده نگار فعال به نام سید ضیاءالدین طباطبائی اتحاد کرد. این شخص که فرزند یکی از روحانیون بود با کمال شهامت درباره اوضاع وخیم دولت و سایر امور کشوری مقالات متعددی انتشار می‌داد و افکار انقلابی داشت و می‌توانست در همان هنگام که پدرم بوسیله قدرت نظامی پایتخت ایران را تحت فشار قرار می‌داد و نیز اولیای امور را تحت اعمال نفوذ سیاسی قرار دهد.

پدرم از شهر قزوین که یکی از شهرهای شمال غربی ایران است نیروی خویش را به طرف تهران حرکت داد و در ماه اسفند 1299 ضمن یک کودتای بدون خونریزی حکومت ضعیف و متزلزل ایران را برانداخت. سید ضیاءالدین ریاست هیئت وزیران و پدرم سمت وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا را به عهده گرفت.

پدرم در کابینه های متوالی مقام وزارت جنگ را داشت ولی پرواض بود که یگانه مقام صاحب نفوذ در آن کابینه ها جز شخص او کسی دیگر نبود تا آنکه در سال 1301 به مقام نخست وزیری رسید و بلافاصله احمد شاه که مردی مردد و متزلزل بود برای مدت نامعلومی از ایران به اروپا رفت.

سال پیش از آنکه پدرم نخست وزیر بشود ترک ها دستگاه فرانسوی را برچیده و کمی بعد از آن تحت قیادت متهورانه کمال آتاتورک حکومت جمهوری را در آن کشور مستقر ساخته بودند. بعضی از محافل ایرانی که تحت تأثیر وقایع ترکیه قرار گرفته بودند به این فکر افتادند که در کشور من نیز حکومت جمهوری برقرار سازند و قطع دارم که پدرم نیز تا مدتی تأسیس جمهوریت را مرجع می شمرد.

ولی افکار عمومی برخلاف این نظر به اصل حکومت سلطنتی که در واقع و نفس الامر هزاران سال از سنن ایرانیان بود تمایل شدید داشت و بسیاری از مشروطه خواهان استان های متعدد ایران نیز همیشه طرفدار اصل مشروطه سلطنتی بودند.

روز دهم آذر سال 1303 پارلمان ایران احمد شاه را که در اروپا به گردش و مسافرت مشغول بود و بعدها نیز در اروپا وفات یافت از مقام سلطنت خلع نمود و پدرم را شاهنشاه ایران اعلام کرد. روز چهارم اردیبهشت 1304 پدرم رسماً تاجگذاری کرد و در همان تشریفات من نیز به سمت ولایتعهد منصوب گردیدم.

در تمام اقطار گیتی پدر در رشد اخلاقی و فکری پسر تأثیر دارد. من نیز از این قاعده برکنار نبوده‌ام و پدرم بیش از هر عامل دیگر در رشد اخلاقی من نفوذ داشته است.

از خصائص شگفت انگیز پدرم وقت شناسی او در امور سیاسی بود و مانند سیاستمداران بزرگ می دانست چه وقت کاری را آغاز و در چه هنگام از اقدامی اجتناب کند و می توانست در ظرف یک دقیقه تصمیم مهمی اتخاذ نماید و یا در صورت اقتضا ده سال برای اجرای تصمیمی صبر و حوصله داشته باشد. غالباً افکار و نظریات خود را خوبی در ذهن خویش مورد بررسی قرار می داد و اطراف و جوانب آنرا می سنجید و آنگاه آنرا به موقع اجرا می گذاشت و شگفت آنکه همیشه وقت مناسب را برای اجرای نظریات خود تشخیص می داد و در این تشخیص هرگز اشتباه نمی کرد.

پدرم در اتخاذ طریق حزم و احتیاط به اصل مسامحه معتقد نبود و برای اتخاذ هر تصمیمی سرعت عمل را با مطالعه حقایق قطعی مربوط به هر مسئله با کمال آرامش و دقت و بدون آنکه تحت تأثیر واقع شود توأم می ساخت.

یکی از صفات مشخص و برجسته پدرم رعایت نظم و ترتیب و دقتی بود که در کلیه امور داشت. شیوه او چنان بود که اغلب بدون خبر و بطور غیر مترقبه از مؤسسات کشوری بازدید می کرد و این بازدیدها را بیشتر در اول وقت اداری انجام می داد تا به وضع حضور و غیاب کارمندان نیز نظارت کرده باشد و هرگاه کارمندی دیر به محل خدمت خود حاضر می شد از نظر وی برکنار نمی ماند. مثلاً روزی رضاشاه اندکی پس از آغاز وقت اداری به وزارت دارائی رفت و دستور داد درهای آن وزارتخانه را ببندند. چند تن از کارمندان و از جمله وزیر مسئول که دیر به سر کار خود رسیدند خود را پشت در بسته یافتند و در نتیجه از کار برکنار شدند. این قضیه نمونه ای از مبارزات فراوانی است که پدرم بر علیه کاهلی و سستی و مسامحه در امور مداوماً بعمل می آورد. از صفات مشخصه او سادگی و بیزاری از تجمل بود بسیاری از مرد می که به نیروی شخصی می مقامی رسیدند می خواهند بوسیله نمایش ثروت مادی خویش دیگران را تحت تأثیر قرار دهند. از آن گذشته سلاطین مشرق بطور کلی در پی سادگی نبوده اند، اما پدرم با کمال سرافرازی از تجملات مسرفانه سلاطین قاجار به پرهیز می کرد و در تمام دوره سلطنت خود اغلب لباس ساده نظامی می پوشید. جوراب های او بافت ایران و از نوع متوسط و چکمه هایش کوتاه و کارکرده بود و محتویات جیبش معمولاً از یک دستمال و یک قوطی سیگار نقره که در آن سیگارهای ایرانی می گذاشت تجاوز نمی کرد و در نطافت و پاکیزگی دقت و مراقبت مخصوص داشت.

بدون تردید همه کس حتی دشمنان پدرم معترف بودند که وی دارای شخصیت بسیار عجیب و خارق العاده ای بود. در عین اینکه ممکن بود پدرم نمونه خوش خلق ترین مردم جهان محسوب شود می توانست رعب آورترین افراد گیتی بشمار آید و چه بسیار مردان قوی الاراده و مقتدری بودند که از یک نگاه او لرزه بر اندام شان می افتاد. در وی نیروی عجیب در تعیین ارزش طبایع مردم وجود داشت و با یک برخورد نقاط ضعف و قدرت و درستی و نادرستی اشخاص را چنان تشخیص می داد که گویی از چشمانش اشعه ای مرموز تا اعماق قلب دیگر نفوذ می کرد و به همین جهت بسیاری از اشخاص قدرت نگاه کردن مستقیم به چشمان نافذ وی را نداشتند.

تقریباً پنج سال پیش رساله کوتاهی درباره خصوصیات پدرم نگاشته ام که به صورت کتاب به چند زبان زنده دنیا چاپ و منتشر گردیده است. در آن کتاب ضمن شرح اخلاق و رفتار پدرم نوشته بودم که «امیدوارم این شرح موجب شود که ملت ایران و علاقه مندان به این آب و خاک خصوصاً طبقه جوان به مرد بزرگی که زندگانی خود را بیدریغ وقف سعادت و پیشرفت و رفاه هموطنان خود کرده است اندیشیده و شیوه پسنندیده او را در علاقه و خدمت به وطن و مردم سرمشق قرار دهند و انجام وظیفه را از او بیاموزند و بدانند که وظیفه مردی و مردانگی آنها اقتضا دارد که ترس و بیم را مقهور شهامت و پشتکار داشته و حق و حقیقت را جانشین نادرستی و باطل کنند. از خصائل ناپسند و ذمائم اخلاقی بپرهیزند از تبلی و تن آسائی شرمگین باشند و کار شرافتمندانه را هدف عالی و وسیله افتخار خود قرار دهند و این نکته را نیک دریابند که کار و خدمت بزرگترین زینت روحانی آدمی و موجب سرافرازی اوست.» این بود شمه ای از خصال بارز پدرم که در تربیت من تأثیری بسیار عمیق داشت.

نگاهی به

تاریخ سیاسی دیپلماسی ایران

تا سال 2500 شاهنشاهی (1320 خورشیدی)

اوضاع ایران مقارن کودتای سوم اسفند 2479 شاهنشاهی (1299 خورشیدی)

درباره اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران پیش از کودتای سوم اسفند آگاهی بسیار داریم و می توانیم در آن باب به تفصیل سخن گوئیم اما چون هدف پرگوئی و احیاناً گرافه گویی نیست و تنها ذکر علل و نتایج رویدادها و تجزیه و تحلیل آنها مورد نظر است بنابراین سخن به درازا نخواهد کشید. تغییرات و تحولات عظیم و سریع اروپا در سده های نوزده و بیست و به ثمر رسیدن انقلاب بزرگ صنعتی و پیشرفت تکنولوژی و بیداری اغلب ملل اروپائی در این عهد و حرص و طمع آن ها در دستیابی بر اراضی دیگران و استثمار آنان از جمله مطالبی است که همگان بر آن آگاهی دارند. شاهان قاجار که تقریباً یک قرن و نیم بر ایران زمین فرمان راندند نتوانستند به موازات پیشرفت های سریع غرب یا به گفته قدما فرنگستان، در این مملکت کاری انجام دهند. در زمان آنها مردان بزرگ و کاردانی هم پیدا شدند که چند صباحی دست به اصلاحات زدند اما حکومت جابر وقت تیشه به ریشه آنها زد. قاجارها حکومت مشروطه را به ما ارزانی داشتند اما به علت ناتوانی حکومت، مشروطیت و آزادی با هرج و مرج و ناامنی توأم گشت و ترور و وحشت جای آنرا گرفت و آزادی نسبی که بعد از هزاران سال نصیب ملت ایران شده بود سودی نبخشید و فراموش شد. در مورد بیدار روس و انگلیس در ایران عهد قاجار کتابها و رسالات و مقالات متعددی به چاپ رسیده است، همسایگان ما از هیچگونه اظهار عناد و دشمنی آشکار و پنهانی در حق ما دریغ نکردند، سیاست توسعه طلبی روسیه تزاری بسوی جنوب و دستیابی به آب های گرم و لجاج و پافشاری امپراطوری انگلیس در حفظ مستعمره زرخیز هندوستان، مملکت ایران را در ایام زمامداری شاهان قاجار به صورت بازیچه ای برای آنها در آورد، البته گناه از ما بود اگر ضعیف و زیون نبودیم اگر در مقابل زمامداران وقت و یا بیگانگان کوچکی و حقارت و خود کم بینی را به حد نهایت نمی

رساندیم کار به آنجا نمی رسید، اما کار بجائی رسید که برخی از بیگانگان شروع به دلسوزی برای ما کردند. مورگان شوستر آمریکائی که مدتی در ایران به عنوان خزانه دار کل انجام وظیفه می کرد و ظاهراً نام نیکی هم از خود در تاریخ ما گذاشت در کتاب اختناق ایران همه جا به انگلیسی ها و روس ها و فرانسوی ها و آلمانی ها تاخته و از جور و ستم آن‌ها نسبت به ممالک محروسه ایران عصر قاجار نالیده است ما از این دایه های مهربانتر از مادر بسیار داشته ایم. تقسیم ایران در اوایل قرن بیستم بوسیله روس و انگلیس و گسترش دامنه جنگ بزرگ با جنگ جهانی اول (1914-1918) به خاک ایران در حالیکه اعلام بی طرفی شده بود اوضاع را نسبت به سابق وخیم تر کرده با امتیازها فراوانی که دشمنان ایران بعد از معاهده ترکمانچای (1243) هجری قمری به بدست آورده بودند دیگر نه پولی در خزانه بود و نه اقتصادی و نه فشنون منظمی. در کتاب تاریخ شهرداری شاهنشاه رضا شاه پهلوی نوشته شادروان سعید نفیسی خواندم: «در ایران دامنه این امتیازها بجائی رسیده بود که چون جایگاه تابستانی سفارت انگلستان در قُلُک بود سراسر آن آبادی جزو خاک انگلستان شمرده می‌شد و نه تنها شهرداری ایران حق دخالت در کارهای آنجا را نداشت حتی کد خدای قُلُک را سفارت انگلستان عزل و نصب می کرد. جایگاه تابستانی سفارت روسیه تزاری هم در زرگنده بود و آن سفارت نیز همان امتیازها را در آن ناحیه داشت.» در سال‌های آخر جنگ یعنی در 1917 وقتی در روسیه انقلاب شد و رژیم تزاریسم در هم نوردید و بالشیویسم یا بلشویسم به معنای اکثریت قدرت را در آن کشور قبضه کرد و به ترویج مرام و مسلک خود پرداخت وضع دنیا دگرگون شد و بسیاری از اندیشه‌های سیاسی دچار تحول گردید. جهان امپریالیسم برای نابودی دنیای نوپای کمونیسم تاختن آورد و از چند سو به روسیه جدید حمله شد اما نتیجتاً حاصل نگشت و بالشیویسم موقعیت و جای پای خود را محکم کرد.

انگلیس که مانند گذشته در اوایل سده بیستم سیاست حفظ هندوستان و به تازگی حراست چاه نفت را در سر داشت پس از تخلیه قوای روسیه از خاک ایران، به ایران حمله آورد دشمنی در مقابل خود نیافت قوای پیروزمند بریتانیا ایران را از کرانه های خلیج فارس تا ماورای ارس در نوردید و به سرزمین ایرانی قفقاز رفت و تا تقلیس عنان باز نکشید. هدف بریتانیا جلوگیری از پیشرفت حکومت بلشویسم و نابودی آن بود. اما از این تَرَکازی ظاهراً طرفی نیست و بر آن شد که هندوستان کوچکی در جنوب دریای مازندران و شمال خلیج فارس و دریای عمان یعنی در مملکت ایران برای خود دست و پا کند و مستعمره ای آنچنانی در این خطه بوجود آورد بدین جهت قرارداد تنگین 1919 را به زمامداران ایران پیشنهاد کرد.

چون حکومت بریتانیا در راه تحمیل قرارداد 1919 به ایران موفقیتی نیافت در صدد بر آمدن از راه دیگری در سرنوشته این کشور مداخله نماید اما ایرانیان به علت مصائب و دشواری های فراوانی که از همسایگان خود در طول یکصد پنجاه سال زمامداری قاجارها متحمل شده بودند دیگر نمی خواستند بیگانگان بر آن ها فرمان برانند. صدها و هزارها ایرانی از فرنگ برگشته و مفتون تمدن و فرهنگ آن دیار شده بودند و از وضع اسفناک میهن خویش اشک تأثر از دیده فرو می‌ریختند در میان ایرانی ها کسانی بودند که در خدمت فشنون بظا هر ایرانی قزاقخانه همه جای این مملکت را دیده بودند و از استیلا بیگانگان در رنج بودند. افرادی که غم وطن در دل داشتند و به سرنوشته مملکت خویش می اندیشیدند چون جهانی اول به پایان رسید و آلمان فیصری به خاک سیاه نشست و یک سال قبل از آن دولت تزاری روسیه بکلی از میان رفت، ایرانیان خوش باور طوماری تهیه کرده و برای احقاق حقوق از کف رفته خود به پاریس شتافتند تا در کنگره ورسای فریاد برآورند و انتقام دشمنی های همسایگان نامهربان را بگیرند. آن‌ها نقشه ای در دست داشتند که در آن شهرها و اراضی از دست رفته ایران قید شده بود و هدف این بود که روس و انگلیس آن سرزمین ها را مجدداً به ایران واگذار نمایند ولی به این هدف نرسیدند زیرا با دخالت مستقیم انگلیس ها در کنگره صلح ورسای جلوی ورود نمایندگان ایران را گرفتند و به هیچوجه نگذاشتند که در جلسات کنگره حضور بهم رسانند. دولت انگلیس به این ترتیب می خواست به دُول دیگر بقبولاند که دولتی به نام ایران وجود ندارد و ایشان نماینده هیچ دولتی بشمار نمی‌روند تا بتواند در مورد تحت الحمایگی رسمی سرزمین ما اقدام لازم را معمول دارد. به هرحال اوضاع سیاسی ما تقریباً بشرحی بود که گذشت. در مسئله اوضاع اقتصادی هم باید به کنی که درباره تاریخ امتیازها ایران با عصر بی خبری نوشته شده است مراجعه کرد تا متوجه شد آیا منبع درآمدی هم باقی‌مانده است تا بتوان به اصلاح آن کوشید و به اصطلاح اقتصادیات را سروسامان داد.

به این ترتیب اوضاع پریشان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این مرز و بوم به حدی رسیده بود که امروزه به آن، نقطه انفجار می‌گویند اما از سیاست عمومی جهانی هم نباید غافل بود که در آن عصر تئوری ها و دکترین های گذشته با روی کار آمدن بلشویک ها بکلی تغییر یافته بود و اوضاع و احوال ایجاب می‌کرد که چند صباحی ملل رنج کشیده را به حال خود گذارند و به آنها امکان دهند تا خود بر خویشتن حکومت کنند و بر مصائب و دشواری های فراوانی که در نتیجه تسلط استعمارگران بوجود آمده است پیروز شوند.

در ایران ما، مردی بزرگ قدم به میدان نهاد و همچون پهلوانی سترگ بر اشخاص دیگری که در این سرزمین قد برافراشته و خودی نشان داده بودند یکی پس از دیگری توفیق یافت هنوز چند زمانی سپری نشده بود که نه گردنکشی و نه قطع‌الطریقی و نه طراری و نه وطن‌فروشی و نه انگلوفیلی و نه روسوفیلی در این مملکت باقی نماند و با اظهار وجودی نکرد. امنیت پس از سال‌ها به این سرزمین زرخیز بازگشت کرد و لُرو و بخت‌باری و بلوچ و ترکمن و شاهسون و خوزستانی و دیگران همه ایرانی بودند و بار دیگر ایرانی شدند.

کودتای سوم اسفند 2479 شاهنشاهی (1299 خورشیدی)

رضا خان میر پنج یکی از فرماندهان قوای اعزامی که به گیلان برای جلوگیری از هجوم بلشویک ها به آن صفحات رفته بود در سوم اسفند ماه 2479 شاهنشاهی در رأس سه هزار قزاق به تهران آمد و دست به کودتا زد. این کودتا تقریباً بدون خونریزی پایان یافت. قوای ژاندارمری حاضر در مرکز که قبلاً از نقشه کودتا آگاهی داشتند مقاومتی نکردند تنها طبق نوشته برخی از کتب یکی از کلانتری های شهر تهران در مقابل قزاق ها مقاومت مختصری کرد ولی خاموش شد. کودتاچیان برای اینکه به مردم بفهمانند ورق برگشته و کشتی بان را سیاستی دگر آمده با شلیک چند گلوله توپ در دل شب تیره اقدام کردند عده‌ای از زندانیان حکومت قاجار از زندان خلاصی یافته و به گمان اینکه در ایران کودتای بلشویکی رخ داده به شعار دادن بر له بلشویک ها پرداختند ولی باز طبق نوشته مورخان با آتش اسلحه ساکت شدند و براه خود رفتند. این بار زندان از رجال فاسد و تهی مغز و ارتجاعی پر شد و تنی چند از تیول داران و محتشمین در میان آن بودند. در باره علل کودتای سوم اسفند اعلامیه مشهوری که با امضای رضا فرمانده کل قوا صادر شده است ما را با اوضاع ناهنجار مملکت و فقر و مسکنت ملت و خرابی وضع فشنون آشنا می سازد. در این اعلامیه آمده است که ما در جنگ‌های گیلان خون خود را نثار وطن می‌کردیم در حالیکه در مرکز و در پایتخت مملکت رجال فاسد قاجار تیشه به ریشه ملت می زدند. ما نمی توانستیم ببینیم که مردم ایران در رنج و زحمت باشند و بار فقر و تهیدستی را به دوش بکشند در حالیکه گروه معدودی خوش بگذرانند. این اعلامیه مفصل است و در همه جا از ظلم و ستم حکام و فرمانروایان وقت و بدبینی و پریشان حالی ایرانیان گفت و گو می کند.

با اینکه شاه قاجار سعی کرد جلوی ورود قزاق ها را با اعزام چند افسر عالی‌رتبه بگیرد اما سودی نداشت. روز بعد از کودتا سید ضیاء‌الدین طباطبائی به عنوان رئیس الوزرا انتخاب شد و رضا خان میر پنج با عنوان سردار سپه فرمانده کل قوا گنشت و اعلامیه ای که با جمله «حکم می‌کنم» شروع می‌شد صادر کرد.

شاهنشاه آریامهر درباره علل کودتای سوم اسفند در کتاب انقلاب سفید اینطور می نویسد:

«در سوم اسفند 1299، تقدیر چنین خواست که سرنوشته مملکت کهنتسال ایران از وضع اسفناک و پرمخاطره ای که آنرا تا لیه پرتگاه سقوط رسانیده بود خارج شود. در آن زمان ایران یکی از بدترین دوره های انحطاط خود را می گذرانید تا بدانجا که در سال 1286 این کشور به دو منطقه نفوذ شمال و جنوب یعنی روس و انگلیس تقسیم شده بود و این درست مقارن با زمانی بود که ممالک اروپائی و مملکت جوان و تازه نفس آمریکا، و حتی در این سوی جهان کنشوری آسیائی مانند ژاپن با سرعت هر چه تمامتر با پیشرفت صنعتی خود به جانب ترقی می شتافتند. این دوره انحطاط تقریباً از دو قرن پیش از آن در ایران آغاز شده و روز به روز فاصله این

مملکت را با دنیای مترقی بیشتر کرده بود. در آن هنگام بود که یکی از معجزاتی که تاریخ کهن کشور ما چندین بار شاهد آن بوده است به وقوع پیوست یعنی یک فرزند غیرتمند و مصمم ایرانی قد علم کرد و مملکت را از مهلکه تاخت و تاز اجانب و ملوک الطوائفی و بی سامانی نجات داد.»

نخست وزیر سردار سپه:

با اینکه رضا خان سردار سپه پس از کودتا به ریاست وزرانی برگزیده نشد با اینحال در پشت پرده سیاست او زمامدار واقعی ایران از کودتا به بعد بشمار می‌رفت. کابینه‌ها می‌آمدند و می‌رفتند ولی او همچنان بر پست و مقام خود پابرجا و استوار بود. از سوم اسفند 1299 (2779) تا 1302 (2402) که در سال اخیر به مقام ریاست وزرانی رسید به برقراری نظم و امنیت و سرکوبی مخالفان و گردنکشان همت گماشت و با سروسامان دادن به وضع قشون و طرد عناصر بیگانه و بیگانه پرست پایه ارتشی نوین و جایز را برای پیشبرد هدف‌های وطن پرستانه خود پی ریزی نمود. در مورد قشون یا قوای نظامی ایران مقارن کودتای سوم اسفند ماه آگاهی بسیار داریم و می‌دانیم که بسیاری از افراد درجه سرهنگی و سرتیپی و میرینجی داشتند بدون اینکه حتی یکبار تمرین یا مشق نظامی کرده باشند و یا برخی هنوز در شکم مادر بودند و به جهان نیامده بودند ولی درجات بالای نظام به آنها ارزانی شده بود.

دری یکی از شماره‌های روزنامه ملانصرالدین که به زبان ترکی در تغلیس بچاپ می‌رسید کاریکاتوری کشیده بودند که پسر بچه‌ای لباس سرتیپی پوشیده بود و مادرش به او می‌گفت سرتیپ جان، بیا برویم حمام، او گرچه می‌کرد و می‌گفت نمی‌آیم.

سردار سپه با اصلاحاتی که در امور نظامی انجام داد به این وضع اسفناک خاتمه داد و همه نیروهای انتظامی موجود را از قزاق و زاندارم و توپچی و سرباز و غیر تحت نظم و دیسیپلین خاصی برای جابجایی در راه وطن بسیج نمود. شاید بتوان گفت بزرگترین اقدام سردار سپه تشکیل و تأسیس ارتش منظم در ایران بود چه با هرج و مرج و خانجانی و ملوک الطوائفی که از سال‌ها پیش در مملکت حکمفرما بود امکان هیچ اقدام اصلاحی در سطح کشور وجود نداشت. اصولاً باید گفت که وحدت مملکت تقریباً بعد از عهد ناصری بکلی از میان رفته و هیچگونه کنترلی بر سراسر مملکت امکان‌پذیر نبود. وقتی ارتش فرماندهی لایق یافت؛ وقتی به افراد آن یکایک توجه شد؛ وقتی حقوق و مستمری به موقع به آنها رسید و حواله پاره اجر فرا موش گشت؛ وقتی نظامیان مزدور بیگانه از دستگاه قزاقخانه و زاندارم و شهربانی طرد شدند دیگر بار سرباز و افسر ایرانی، سرفراز و متکی به نفس، برای فداکاری آماده گشت و به جان متجاسرین افتاد. در سال‌های اول به قدرت رسیدن سردار سپه، خیلی کار انجام پذیرفته شد که سابقاً تصور آن ممکن نبود. چون شرح اقدامات درخشان سردار سپه در فصول آینده خواهد آمد بنابراین بطور اختصار اشاره می‌کنیم که از سوم اسفند سال 1299 خورشیدی تا سال 1304 که خاندان قاجار از تاج و تخت سرتگون شدند سردار سپه با کارهای مثبت و سازنده آنچه‌ان قلب ملت ایران را بسوی خود جلب نموده بود که غیر از او به دیگری نمی‌اندیشیدند و همه علاقمند بودند که او را تنها رهبر و پیشوای واقعی خود ببینند.

تشکیل مجلس مؤسسان و انقراض سلسله قاجار

گفتم که سردار سپه با اقدامات اصلاحی خود معروفیت نام یافته بود و در پیشبرد هدف‌های خود از کمک و همراهی و تأیید ملت برخوردار بود. شاه قاجار که خود را در مقابل او ضعیف می‌پنداشت و شاید از جان خود بیمناک بود زمانی حاضر به قبول ریاست الوزرانی سردار سپه شد که او وسایل لازم را جهت مسافرت وی به فرنگستان فراهم آورد. شاه جوان قاجار بی توجه به آنچه در مملکت می‌گذشت به فرنگستان رفت و در آنجا اقامت نمود و گهگاه می‌آمد ولی دیگر بار راهی آن دیار می‌شد.

به هر حال بی‌تفاوتی او به ملک و ملت و عدم دلبستگی به تاج و تخت، در حالیکه به قول مرحوم تقی زاده خوب تربیت شده بود، زمینه را برای سقوط سلسله قاجار از هر جهت فراهم ساخت. در سال‌های 1303 و 1304 نامه‌ها و طومارهای متعددی به پایتخت می‌رسید که حاکی از نفرت مردمان از قاجار به بود و جملگی خواهان سلطنت سردار سپه بودند. به هر حال در تاریخ نهم آبان ماه 1304 مجلس شورای ملی سلطنت را از دودمان قاجار سلب نمود و سردار سپه را تحت عنوان «حضرت اشرف رضا خان پهلوی سردار سپه» به عنوان رئیس حکومت موقتی برگزید آنگاه مجلس مؤسسان از نمایندگان برگزیده ملت اجتماع پرشکوهی تشکیل داده و پس از تغییر بعضی از مواد قانون اساسی با اکثریت قریب باتفاق سردار سپه را به پادشاهی برگزیدند 2484 شاهنشاهی (اول آذر ماه 1304)

رضا شاه پهلوی که در نتیجه شایستگی و لیاقت خود به مقام سلطنت برگزیده شده بود، پس از نیل به مقام سلطنت هنگامی که هیأت دولت و نمایندگان تمام طبقات مملکت و سفرای خارجی حضور داشتند این خطابه را ایراد کرد «... در این موقع که بحول و قوه الهی بر تخت سلطنت ایران که از طرف ملت به من تفویض شده است جلوس می‌کنم لازم می‌دانم که اراده خود را به همه اعلام نمایم که بدانند تمام مجاهدات و کوشش من در آتیه مثل گذشته معطوف سیر دادن وطن عزیز به طرف ترقی و تعالی خواهد بود و امیدوارم که خداوند در این نیت من را موفق بدارد.»

ایران در آغاز شهریار رضا شاه کبیر

رضا شاه پهلوی در تاریخ چهارم اردیبهشت سال 1305 (2485 شاهنشاهی) با مراسم باشکوهی تاجگذاری کرد. جریان کامل تاجگذاری او در اغلب کتب تاریخ زمان ما مندرج است که از ذکر آن می‌گذریم. یکی از اقدامات بسیار مهم پهلوی اول الغاء حق فضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون بود که پس از عهدنامه شوم ترکمن چاک به ما تحمیل شده بود. ما با استفاده از آرشو روزنامه اطلاعات چگونگی الغاء این حقوق غیر انسانی را عیناً نقل می‌نمائیم: «روزنامه سه شنبه پنجم اردیبهشت 2486 شاهنشاهی (1306) بنا به دعوت آقای وزیر عدلیه عده‌ای از رجال و محترمین در کاخ گلستان حضور یافتند و اعلیحضرت شاه خطابه‌ای مبنی بر الغاء کاپیتولاسیون و تشکیلات جدید عدلیه ایران نمود و آقای حاج مخبرالسلطنه هدایت وزیر فواید عامه به ریاست دیوان عالی تمیز معرفی شد.

عین خطابه ملوکانه راجع به الغای کاپیتولاسیون بشرح زیر بود:

جناب اشرف رئیس الوزراء

در این موقع که تشکیلات جدید عدلیه شروع می‌شود لازم می‌دانم اراده خود را در باب الغای کاپیتولاسیون که اهمیت آن از نقطه نظر حفظ شئون و حقوق مملکت داری کمال اهمیت است خاطر نشان هیأت دولت کنم که از طرف دولت موجبات عملی شدن آن فراهم گردد بنابراین آن جناب اشرف مأمور است که موجبات اجراء این مقصد را فراهم سازد شاه.»

اکنون فهرست وار نکاتی را درباره سلطنت رضا شاه کبیر و ویژگی‌های اخلاقی او در اینجا نقل می‌کنیم:

1- رضا شاه مایل بود که ایرانی‌ها خود را در ردیف اروپائیان و حتی بالاتر از آنها بدانند و اینهمه اظهار کوچکی و حقارت در مقابل آنها از خودشان نشان ندهند، اینکه او دستور داد لباس دوره قاجار را به دور افکنند و لباس پهلوی در بر کنند و کلاه پهلوی بر سر نهند بخاطر این بود اما وقتی دید که باز هم با اروپائیان از نظر سر و وضع اختلاف دارند و امکان دارد خود را نسبت به آنها حقیر بشمارند، فرمان داد همانند آنها لباس بپوشند.

2- رضا شاه از خاندان مرفه و ثروتمند مملکت نبود او از سربازی به پادشاهی رسیده بود و انتخاب نام پهلوی به عنوان نام خانوادگی مقارن جلوس به تخت سلطنت اختیار شد.

3- رضا شاه از کلمات پرس و پرشیا و غیره که بیگانگان به ایران خطاب می‌کردند خوشش نمی‌آمد و بسیار در این مورد حساسیت داشت و مایل بود که کشور او را فقط ایران بخوانند نه آن کلمات کذاتی. بنابراین در دی ماه سال 1313 (2493) فرمانی در این مورد صادر شد.

4- رضا شاه برای ایرانیان ارزش و اعتبار بسیار قائل بود بویژه در مورد سفرا و نمایندگانی که به خارج می‌فرستاد و همواره میل داشت احترام آنها محفوظ باشد.

5- رضا شاه دوست داشت در جزئیات همه امور عمرانی کشور باشد، به جزئیات امور عمرانی اعم از مالی و فنی و تعداد مهندسیین در حال خدمت آگاهی داشت در نقطه‌ای از کشور نبود که فعالیت عمرانی در جریان باشد و شاه از جزئیات مربوط به این فعالیت عمرانی آگاهی نداشته باشد.

6- رضا شاه مایل نبود دیناری ارز از مملکت بی جهت خارج شود و در این مورد فوق‌العاده حساسیت داشت. آقای دکتر محمد سجادی که چند سال مقام وزارت را در ایام سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر به عهده داشته است در خاطرات خود به این مسئله اشاره می‌کند: «در برخی از جلسات هیأت وزیران وقتی احتیاجات ریالی و ارزی بعضی از وزارتخانه‌ها برای انجام امور عمرانی مطرح می‌شد رضا شاه می‌فرمودند در مورد ریال حرفی نیست وزیر دارائی می‌تواند موافقت کند اما در مورد اعتبار ارزی چنانکه بارها گفته‌ام باید تمام هم خود را بکار ببرد که قسمت اعظم احتیاجات خود را در ایران تهیه نماید تا ارز از کشور خارج نشود. برای اینکه اندوخته ارزی ایران به این آسانی بدست نیامده و ما برای این مقدار ارزی که موجود داریم برنامه‌هایی داریم که اهمیت بیشتری از چند کار ساده ساختمانی دارد.»

7- اعلیحضرت رضا شاه کبیر با اینکه کارهای وسیع عمرانی برای کشور را در دست داشتند و از نظر پول در مضیقه بودند با اینحال به هیچ‌وجه دلشان نمی‌خواست از بیگانگان قرض بگیرند. به قول دکتر سجادی، به ما فرموده بودند «منی خواهیم نسل‌های بعدی ما را نفرین نمایند چون پدر ما شنیدیم که گذشتگان ما با دریافت قروض مختلف آنهم برای رفع حوائج شخصی خود از جمله سفر به فرنگستان چه محیط نفرینی برای خود فراهم ساختند.

8- اعلیحضرت رضا شاه کبیر به راه آهن بسیار علاقمند بودند و اهمیت و ارزش آنرا در حیات اقتصادی کاملاً درک کرده بودند. شاید علاقه ایشان ناشی از زحمت و صرف هزینه گزافی بود که در طی بیش از دوازده سال کشور متحمل شده بود در این باره می‌فرمایند: «این راه آهن را که ساخته‌ایم و جنوب و شمال را بهم متصل کرده‌ایم نسل‌های بعد بیشتر از نسل فعلی از آن بهره برداری خواهند کرد و یا تونل‌ها و پل‌هایی که زده‌ایم و ساخته‌ایم مدت‌ها دوام خواهد داشت و مورد استفاده فرزندان و نیره‌های ما خواهد بود و بنادری که ساخته‌ایم و کارخانجاتی که تأسیس نموده‌ایم و همه کارهای عمرانی که بوجود آورده‌ایم و حتی همین خیابان‌های آسفالتی شهرها هر چند آسفالت آنها پس از چندین زایل می‌شود اما زیرسازیشان باقی و برقرار است و از طرف نسل حاضر بهره برداری خواهد شد و برای آنها مهم نیست که متحمل قسمتی از اقساط وام‌های دریافتی ما از کشورهای خارج شوند ولی چون من خاطره خوبی از حکومت‌های گذشته ایران ندارم هیچ خوشم نمی‌آید در این زمانه از دول خارجی درخواست وام ننمایم.»

#### ایران و همسایگان

در زمان شهرباری اعلیحضرت رضا شاه کبیر روابط ایران و همسایگان بر اساس دوستی و احترام متقابل استوار بود. اختلاف و نفاق دیرین ایران و عثمانی و ایران و افغانستان و سایر همسایگان با پیشگامی دولت ایران از میان رفت. اعلیحضرت می‌دانستند که سال‌ها جنگ و ستیز و برادرکشی میان ایرانی‌ها و ترک‌ها (عثمانی‌ها) نتیجه دخالتی و تحریکات امپریالیسم بریتانیا و روسیه تزاری بوده است از این جهت، برای ایجاد مناسبات دوستی و برادری و رفع اختلافات مرزی حتی حاضر به گذشت‌هایی هم شدند.

پهلوی اول با سفر رسمی به ترکیه به سال 1313 (2493) پایه دوستی و مودت میان دو ملت مسلمان را استحکام بخشیدند. رضا شاه کبیر و مصطفی کمال (آتاتورک) بنیانگذار جمهوری ترکیه درباره مسائل سیاسی و بهبود وضع کشورهای خود همفکری داشتند و خوشبختانه از آن سفر تاریخی فیلم و عکس‌های متعددی بجا مانده که خاطره استقبال دولت و ملت ترکیه را از پادشاه ایران برای همیشه جاودان ساخته است.

در مورد روابط سیاسی با دولت شوروی هم اعلیحضرت رضا شاه کبیر معتقد بودند که می‌توان با این کشور کنار آمد و مرزهای دو کشور را به مرزهای دوستی و مودت بدل ساخت از اینرو در آن زمان روابط بازرگانی ایران و روس بر اساس تهارتی برقرار بود و عده‌ای از کارشناسان و مهندسان روسی به کارهای عمرانی در ایران اشتغال داشتند. آنها در اغلب شهرهای بزرگ ایران به ساختن سیلو به دستور دولت ایران اقدام کردند. البته اعلیحضرت رضا شاه کبیر بهیچوجه به آنها و سایر خارجی‌ان مقیم ایران اجازه دخالت در امور کشور را نمی‌دادند و کمترین حرکات آنها را در مد نظر داشتند.

عراقی‌ها هم که در زمان سلطنت رضا شاه کبیر به تازگی استقلال یافته بودند با ایرانی‌ها روابط دوستانه داشتند. ملک فیصل اول پادشاه عراق در سال 1311 (2491) به ایران سفر کرد.

افغان‌ها هم نظرشان به سوی ایران جلب شد پادشاه آنها امان‌الله خان در سال 1307 (2487) به ایران آمد و مجذوب اصلاحات اساسی شاهنشاهی پهلوی در ایران شد و در بازگشت مصمم شد که او هم در افغانستان دست به کارهای اصلاحی بزند ولی توفیقی نیافت و بر اثر کودتا از سلطنت محروم شد.

وقتی مناسبات ایران و همسایگانش بهبودی یافت دولت ایران تصمیم گرفت که به کشورهای مسلمان همسایه پیشنهاد عقد پیمانی بنماید تا در قبال تعرضات نیروهای اهریمنی امپریالیسم جهانی از یکدیگر دفاع نمایند.

دولت‌های افغانستان و ترکیه و عراق موافقت خود را اعلام داشتند در سال 1316 خورشیدی (2496) شاهنشاهی (نمایندگان این کشورها در تهران گرد آمده و پیمانی را تحت عنوان پیمان سعدآباد منعقد ساختند. پیمان سعدآباد همکاری صمیمانه میان دولت‌های مسلمان را توصیه می‌نمود. شادروان سعید نفیسی در این باره می‌نویسد:

«آخرین قدمی که در این دوره پیش از جنگ جهانی دوم برداشته شده امضای پاکت سعدآباد در میان ایران و عراق و ترکیه و افغانستان است که وزرای امور خارجه چهار کشور در 1316 (2496) در کاخ سعدآباد آنرا امضاء کردند و اتحادی برای حفظ منافع یکدیگر فراهم ساختند. انعقاد این پاکت بهترین دلیل رشد سیاسی ایران شد زیرا که ابتکار آن با دولت ایران بود و نخستین بار بود که در آسیا عهدنامه‌ای در میان چند دولت بسته می‌شد.»

عقد پیمان سعدآباد مقارن با ایامی بود که دولت نازی به سرعت از نظر نظامی و اقتصادی در حال پیشرفت بود و می‌خواست به هر نحو شده پیمان‌نگین ورسای را که توهینی برای رایش می‌دانست بکلی از خاطره‌ها بردارد.

شهریور شوم (علل و چگونگی اشغال ایران بوسیله متفقین)

در سوم شهریور سال 2500 شاهنشاهی برابر با سال 1320 خورشیدی کشور ایران ناگهان مورد تجاوز دو قدرت بزرگ جهان یعنی روس و انگلیس قرار گرفت و در اندک زمانی اشغال شد.

درباره علل حمله آنها به سرزمین ما مطالب فراوانی در کتب و جراید مندرج است که ما بطور اجمال به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم.

1- اصولاً حمله و تهاجم روس و انگلیس به ایران مسئله ای عادی و ساده بود. آنها دو سه قرن بود که گهگاه حملاتی به کشور ما می‌کردند گاهی به تنهایی و زمانی مشترکاً و این عادت ثانوی آنها شده بود هر زمان که منافع خود را در خطر می‌دیدند گاهی التیماتوم می‌دادند و آنگاه حمله می‌کردند و زمانی بی التیماتوم کار خود را صورت می‌دادند. حکومت علیحضرت رضا شاه کبیر نه به انگلیس ها میدان فعالیت می‌داد و نه به روس ها، زمامداران دو کشور می‌دیدند که شاه ایران و همه ایرانی ها بیشتر به آلمان ها چشم دوخته اند و در کار اصلاحی و اساسی خود از آن ها کمک می‌گیرند. آلمان هم دشمن آن ها ست و در غرب و شرق ضربات مرگباری وارد می‌سازد بنابراین، همانند گذشته دوستانه توافق کردند و بدون توجه به وجود کشوری مستقل و در حال پیشرفت مملکت ما را اشغال کردند.

2- در اواخر دوره قاجاریه به علت دخالت های ناپجای دو قدرت بزرگ بیگانه در ایران اوضاع مملکت از هر جهت اشفته بود. ایرانیان میهن پرست و آزادیخواه که مایل به ترقی و پیشرفت کشور خود بودند از سیاست استعماری و ظالمانه آنها به تنگ آمده مایل بودند به کمک دولت بیطرف و ثالثی اصلاحات عمیق اجتماعی و اقتصادی در این کشور صورت گیرد، آلمان یکی از کشورهای بود که از نظر پیشرفت های صنعتی و اقتصادی مقام شامخی کسب کرده و دیر زمانی بود که به ایجاد روابط سیاسی و بازرگانی با ایران اقدام کرده بود، به علت بعد مسافت میان آلمان و ایران در طول تاریخ روابط دو کشور لطمه و صدمه ای از آن کشور به ایران نرسیده بود با اینکه آلمان ها در آن زمان از سیاست توسعه طلبی خاصی پیروی می کردند و در کشور عثمانی قدرت کم نظیری کسب کرده بودند با اینحال اتباع آنها در این کشورها تحت عنوان مهندس و طبیب و معلم بی کمال علاقه و دلسوزی مشغول انجام وظیفه بودند و خیلی زود توانسته بودند که جای خود را باز کنند و وقتی علیغیرم بیطرفی ایران در جنگ جهانی اول این کشور مورد حمله روس و انگلیس و عثمانی قرار گرفت ایرانی ها آرزو می‌کردند که آلمان ها پیروز شوند تا آنها را از شر دشمنان برهانند. احساسات مردم ایران به طرفداری از آلمان به اندازه ای بود که گروهی از بزرگان مملکت که از تجاوزات مکرر روس و انگلیس به کشور خود بر آشفته بودند متعهد شده و تحت عنوان مهاجرین به ریاست نظام السلطنه مافی خاک ایران را ترک گفتند تا به کمک آلمان بنشینند. چون دولت تزاری روس بوسیله بلشویک ها سرنگون شد دولت جدید شوروی طبق قرارداد صلح برست لیتوفسک Brest Litovsk با آلمان متعهد شد که قوای خود را از ایران فراخواند. این اقدام دولت آلمان قیصری سبب جلب محبوبیت بیشتری برای آن کشور در ایران شد، از آن تاریخ اغلب دولت هائی که در ایران روی کار آمدند علاقه داشتند با آلمان ها روابط سیاسی و تجاری و فرهنگی وسیعی برقرار سازند. در زمان سلطنت علیحضرت رضا شاه کبیر به دلایل فوق روابط دولتین ایران و آلمان گسترش فوق العاده یافت گروهی از جوانان ایرانی به آلمان رفته و در دانشگاه های مختلف آن کشور به تحصیل پرداختند. همچنین عده ای از مهندسی و کارشناسان آلمانی برای ایجاد صنایع و کارخانجات مختلف به ایران آمدند.

نخستین قرارداد تجاری میان دو کشور در سال 1307 (2487) منعقد شد که بر حجم مبادلات صنعتی و غذایی دو کشور افزود پس از آن در سال 1313 (2493) یک قرارداد پایبندی یا زبهارتی میان دو کشور بسته شد که بدینوسیله روابط دولتین وارد مرحله جدیدی گردید. پروفیسور شاخ متغز اقتصادی آلمان و رئیس بانک آلمان (Reichsbank) به ایران آمد و قرارداد تازه ای با این دولت منعقد ساخت. در سال 1317 (2497) دولت آلمان از نظر حجم داد و ستد با ایران رقیب شوروی گردید. این کشور آهن و ماشین آلات مورد احتیاج ایران را تأمین می کرد. در سال 1316 (2496) دولت آلمان از ایران اجازه گرفت که هواپیمای شرکت لوفت هانزا Luftansa با شرکت هواپیمائی آلمان در ایران فرود آیند. دولت ایران موافقت کرد ولی مورد اعتراض شدش روس ها واقع شد. آلمان ها سلاح و مهمات نظامی به ایران می فروختند و کارخانه باروت سازی را آنها به ایران فروختند. دستگاه فرستنده رادیو تهران از کارخانه معروف تلغونکی Telefunken آلمان خریداری شد. شرکت کشتیرانی هانزا متعلق به آلمان در خرمشهر و اهواز و بندر شاهپور نمایندگی هائی داشت. چند کارخانه شیمیائی مانند با پر Bayer و Merck در ایران شعبه داشتند. در سال 1317 (2497) یک شرکت آلمانی امتیاز استخراج معادن اطراف تهران را بدست آورد مشروط به اینکه کارمندان و کارگران شرکت ایرانی باشند. نکته مهم اینکه هر کارخانه یا ماشین آلاتی که از آلمان وارد ایران می‌شد عده ای مهندس و متخصص آلمانی به همراه آن بظاهر برای یاد دادن آن دستگاه ها به ایرانی ها به ایران می آمدند. بطوریکه بیشتر کارخانه ها رؤسای آلمانی داشتند. در دانشگاه تهران چهار دانشیار آلمانی مشغول کار بودند، رئیس چاپخانه مجلس شورای ملی یک نفر آلمانی بود و همچنین رؤسای دانشکده های کشاورزی و دامپزشکی ایران از استادان آلمانی بودند. آلمان ها برای صنعتی کردن بیشتر ایران خواسته شاهنشاه ایران را در مورد ایجاد کارخانجات ذوب آهن پذیرفته و اقدام به ارسال لوازم آن کرده بودند، با اینحال طبق نوشته الولا ساتن انگلیسی نویسنده کتاب رضا شاه کبیر با ایران نو، مجموع آلمانی های مقیم ایران به دو هزار نفر نمی رسید ولی دشمنان ایران وجود همین عده را بهانه قرار داده و به این عنوان که ستون پنجم آلمان در ایران می‌باشد زمینه را جهت اشغال ایران فراهم ساختند. شبک نیست که همین عده آلمانی مقیم ایران هم چندان بی گناه و معصوم نبودند. تبلیغات آلمان هیترلی و اعزام فن شیراج Von Schirach رهبر جوانان هیترلی به ایران شاید بیشتر موجبات نگرانی همسایگان دلسوز ما را فراهم کرده بود.

3- اما مسئله وجود عده ای آلمانی در ایران برای متفقین بهانه ای بیش نبود و بخاطر آنها نبود که خطر حمله به ایران آنروز را بر خود هموار کردند بلکه، مسائل مهمتری در مد نظر بود که بعدها افشاء شد. چرچیل، نخست وزیر زمان جنگ انگلستان از حزب محافظه کار که بعداً کتاب مفصلی تحت عنوان خاطرات جنگ جهانی دوم به رشته تحریر در آورده است، علت اساسی حمله به ایران را فاش کرده. ما قسمت های مهمی از کتاب او را از نظر اهمیتی که برای تاریخ معاصر ایران دارد عیناً نقل می نمایم:

«ایجاد یک راه ارتباط از طریق ایران برای تماس گرفتن با روسیه اهمیت فوق العاده داشت زیرا از یک طرف برای فرستادن سلاح ها و مهمات جنگی به شوروی راه اقیانوس منجمد شمالی راه دشواری بود و از طرف دیگر می بایستی ما برای امکانات سوق الجیشی احتمالی خود را آماده می ساختیم.

چاه های نفت ایران عامل درجه اولی در جنگ می شد. یک میسیون آلمانی که افراد آن مستعد و فعال بودند در تهران مستقر شده بودند و اعتبار آلمان در ایران بسیار قابل ملاحظه بود. ما برای اینکه با روس ها تماس پیدا کنیم و ارتباط نزدیک برقرار سازیم پیشنهاد کردیم که عملیات مشترکی در ایران شروع کنیم. البته من با نگرانی تمام به جنگ در ایران رضایت دادم ولی چاره ای نبود و دلایل قطعی برای اینکار در دست بود.

در روز 14 ژوئیه 1941 در یک جلسه هیات وزرا تصمیم گرفته شد که از رؤسای ستاد ارتش سنوال شود که آیا ممکن است در صورتی که ایران با اخراج هیات آلمانی مخالفت نماید به عملیات مشترکی با روس ها در ایران دست زد. رؤسای ستاد ارتش پیشنهاد کردند که باید با دولت ایران رویه جدی و قاطعی پیش گرفته شود. ژنرال ویول نیز بشدت از این عقیده طرفداری کرد او به وزارت جنگ تلگراف کرده بود که «روش دوستانه ای که می‌خواهیم در ایران پیش بگیریم برای من غیر قابل فهم است. برای دفاع از هند نهایت لزوم را دارد که آلمان ها هر چه زودتر از این کشور اخراج شوند. اگر فوراً دست به عمل نزنیم ممکن است با وضعی شبیه عراق مواجه گردیم. بعلاوه، لازم است که از طریق ایران با روس ها ارتباط برقرار کنیم و اگر دولت فعلی ایران آماده قبول تسهیلاتی در این زمینه برای ما نیست، کافی است که دولت دیگری که رویه دوستانه تری داشته باشد بجای آن بنشینیم. بدین منظور باید فوراً فشار شدیدی بر ایران وارد کرد تا وقتی که نتیجه نبرد میان آلمان و روس ها معلوم نشده باید این فشار با شدت هر چه تمامتر وارد گردد.»

در جای دیگر کتاب از قول آنتونی ایدن وزیر وقت امور خارجه انگلیس می‌نویسد:

«من بیشتر روی این مسئله مطالعه می‌کنم که آیا می‌توانیم در عراق نیروهای لازم برای حفظ چاه های نفت ایران متمرکز سازیم؟ حتی کمترین فشار اقتصادی بر ایران در صورتی که نتوانیم از لحاظ نظامی این فشار را

عملی سازیم عملی خطرناک است زیرا شاه کاملاً به ارزش و اهمیت چاه های نفت برای ما واقف است و اگر مشکلاتی از طرف ما احساس کند پیشدستی خواهد کرد. اگر روسیه در جنگ با آلمان با شکست مواجه گردد ما باید آماده باشیم که خود چاه های نفت ایران اِشغال کنیم.

چرچیل در جای دیگر از حمله به خاک ایران واهمه دارد و چنین نوشته است:

«ما بدون داشتن نقشه های معین برای مقابله با هر گونه واقعه احتمالی نباید دست به چنین کار خطرناکی بزنیم مثلاً اگر نیروهای ایران که در اطراف چاه های نفت اهواز تمرکز یافته اند اعضای انگلیس شرکت نفت را بازداشت و به عنوان گروگان نگاهدارند ما چه خواهیم کرد؟ بختیاری ها و ا پلات چه رویه ای پیش خواهند گرفت؟ آیا احتمال این هست که چاه های نفت را برای اینکه به دست ما نیفتد منهدم کنند؟ باید کاملاً به این نکته توجه داشت که از عمل فجیع بمباران تهران خودداری شود. آیا نیروهای ما به آن اندازه نیرومند هستند که با وجود مقاومت محلی و رسمی ایرانی ها بتوانند چاه های نفت اهواز را اِشغال کنند؟ در شمال کشور تا چه حدودی پیش خواهیم رفت؟ فرودگاه هائی که قابل استفاده می باشند در کجاست؟ اگر ایرانی ها از همکاری با ما خودداری کنند از راه آهن ایران چگونه استفاده خواهد شد»

مطالبی که عیناً از خاطرات نخست وزیر فقید بریتانیا نقل شده است نشان می دهد که انگلیسی ها در حمله به ایران هدف های متعددی را دنبال می کردند. اولاً مسئله کمک به روسیه شوروی در جنگ با آلمان ها مطرح بود که قوای نظامی هیتلر تا قفقاز پیش آمده بودند. دوم، حفظ چاه های نفت بود که انگلیسی ها آنرا کاملاً متعلق بخود می دانستند و سالانه مبلغ بسیار ناچیزی به ایرانی ها می دادند.

سوم، مسئله دفاع از هند در مقابل پیشرفت های آلمان بود که مقامات سیاسی و نظامی دولت انگلیس را نگران کرده بود.

بنابراین وجود عده ای آلمانی در ایران اصولاً در مد نظر آنها نبود و فقط می توانستند به این وسیله بها نه ای برای هجوم به ایران بیابند.

چرچیل خود به صراحت نوشته است که او و دولت او پیشقدم حمله به ایران شدند و در این باره با روس ها مذاکره کردند بنابراین عمل شماره 1 حمله به ایران و وقایع شوم شهریور 25000 شاهنشاهی (1320) انگلیس ها بوده اند نه روس ها. باز هم گفته شد که چرچیل از شاه ایران و اتباع او وحشت داشت که در مقابله با انگلیسی ها کاری صورت دهند که پیش بینی نشده است مثل اِشغال ناگهانی چاه های نفت یا بازداشت کارکنان انگلیسی شرکت نفت و یا عدم همکاری و یا خرابکاری در راه آهن سراسری از طرف ایرانی ها و یا انفجار پل و غیره ولی در این مورد چرچیل اشتباه کرده بود. ایرانی ها با به علت اینکه در این باره آموزش ندیده بودند و مسئله دفاع غیر نظامی مطرح نبود و یا اینکه حیفشان می آمد آنچه را که پس از سال ها زحمت و رنج ایجاد کرده اند خود نابود سازند خیال بیگانگان را در این مورد راحت ساختند حتی اگر پل پیروزی یا ورسک در راه آهن شمال بوسیله ایرانی ها نابود می شد چقدر دشواری و ناراحتی برای انگلیس ها و آمریکائی ها در ارسال مهمات به روسیه شوروی فراهم می گشت و یا حتی انفجار چاه های نفت که به ایران در آن زمان ثمری نمی رساند چقدر شکست بریتانیا را فراهم نمی نمود در هر صورت ما در مقابل هجوم انگلیس ها و روس ها در رویارویی با دو قدرت عظیم جهانی که کاری نتوانستیم صورت دهیم خیلی زود ایران اِشغال نظامی شد که حتی برای چرچیل هم غیر منتظره بود. نامبرده پس از پا یان عملیات نظامی در ایران نوشته است: « تمام قراردادهائی که ما می خواستیم با شوروی ها منعقد سازیم به آسانی و به سرعت منعقد شد. شرایط اصلی که به دولت ایران تحمیل شد هرگونه مقاومت و اخراج آلمانی ها و حفظ بیطرفی در تمام مدت جنگ و آزادی متفقین برای استفاده از خطوط ایران جهت رساندن مواد جنگی به روسیه بود. اِشغال ایران با مسالمت پایان پذیرفت نیروهای انگلیسی و روسی دوستانه با یکدیگر برخورد کردند و تهران در 17 سپتامبر از طرف سربازان دو کشور اِشغال شد و اعلیحضرت رضا شاه کبیر شب قبل به نفع فرزند 22 ساله لایق و برومند خود از سلطنت کناره گیری کرد.»

وزارت اطلاعات و جهانگردی - اداره کل انتشارات